

جشن نوروز

جشن نوروز می رسد خانه تکانی داریم
ما در بین سبب تخم سبزه می کاریم
تا جوانه زند و ریشه کند دانه ی گندم
ما روز و شب را یکا یکا بشماریم

جشن نوروز عجب میله باستانی ماست
آینه و نقل و شمع، گل به گلدانی ماست

عید نوروز است ما لباس هفت رنگ پوشیم
در نگهداری فرهنگ نیاکان کوشیم
در صحن حویلی دیگ سمنک جوشیم
دور هم جمع شویم چون قوم و خویشیم

جشن نوروز عجب میله ای باستانی ماست
رقص و پایکوبی و عشرت و شادمانی ماست

صبح نوروز ما میوه هفت رنگ خوریم
قلب ها صاف باشد به کسی حسرت نبریم
خوان نوروزی خود به باغ و بوستان ببریم
به گل و سبزه و باغ با چشم روشن نگریم

جشن نوروز عجب میله باستانی ماست
می سوما در پیاله یخ به یخدانی ماست

سحرگاه در بوستان شمیم گلها بوییم
از دل خویش همه گرد گدورت شویم
در سر آغاز بهار راه سعادت جوییم
قصه از " ننه کم پیر " و " بابه نوروز " گویم

جشن نوروز عجب میله ای باستانی ماست
شیر و نقل و نبات ، گل به گلدانی ماست

بهار

دل شاد شو ای دل که دیگر باز بهار شد
سرو و گل و بلبل به چمن نغمه هزار شد

سرچشمه نی یخ بسته ی آن وادی و بیشه
غلستان و خروشان بهر طرف و کنار شد

برقامت عریان درختان لِرزان
پیچیده حریر سبز، پر نقشه و نگار شد

آن باد خشمگین ، غضبناک و مخوف
اکنون نوازشگر از لطف بهار شد

برف کوچ که از بیخ کشید ریشه اشجار
شرمنده، عرق ریزان در نزد بهار شد

آن برف کهن که شکست سقف غریبان
بر عمق زمین رفت تبدیل به بخار شد

شب باد که لرزاند تنی بی برگ درختان
خورشید طلوع کرد نگران شبِ تار شد.

رحیمه توخی 16 مارچ ۲۰۰۸ (تورنتو-کانادا)